

آرزوهای ویکتور هوگو برای شما:

و پس از تنهاییت، نفرت از کسی نیایی.
آرزومندم که اینگونه پیش نیاید، اما اگر پیش آمد،
بدانی چگونه به دور از ناامیدی زندگی کنی.

برایت همچنان آرزو دارم دوستانی داشته باشی،
از جمله دوستان بد و ناپایدار،
برخی نادوست، و برخی دوستدار
که دست کم یکی در میانشان
بی تردید مورد اعتمادت باشد.

و چون زندگی بدین گونه است،
برایت آرزومندم که دشمن نیز داشته باشی،
نه کم و نه زیاد، درست به اندازه،
تا گاهی باورهایت را مورد پرسش قرار دهد،
که دست کم یکی از آنها اعتراضش به حق باشد،
تا که زیاده به خودت غرّه نشوی.
و نیز آرزومندم مفید فایده باشی
نه خیلی غیرضروری،
تا در لحظات سخت
وقتی دیگر چیزی باقی نمانده است
همین مفید بودن کافی باشد تا تو را سر پا نگهدارد.

همچنین، برایت آرزومندم صبور باشی
نه با کسانی که اشتباهات کوچک میکنند
چون این کار ساده ای است،

بلکه با کسانی که اشتباهات بزرگ و جبران ناپذیر میکنند
و با کاربردِ درستِ صبوریِ ات برای دیگران نمونه شوی.

و امیدوارم اگر جوان که هستی
خیلی به تعجیل، رسیده نشوی
و اگر رسیده ای، به جوان نمائی اصرار نوری
و اگر پیری، تسلیم ناامیدی نشوی
چرا که هر سنی خوشی و ناخوشی خودش را دارد
و لازم است بگذاریم در ما جریان یابند.

امیدوارم حیوانی را نوازش کنی
به پرندۀ ای دانه بدهی، و به آواز یک سهره گوش کنی
وقتی که آوای سحرگاهش را سر می دهد.
چرا که به این طریق
احساس زیبایی خواهی یافت، به رایگان.

امیدوارم که دانه ای هم بر خاک بفشانی
هرچند خرد بوده باشد
و با روئیدنش همراه شوی
تا دریایی چقدر زندگی در یک درخت وجود دارد..
بعلاوه، آرزومندم پول داشته باشی
زیرا در عمل به آن نیازمندی

و برای اینکه سالی یک بار
پولت را جلو رویت بگذاری و بگوئی: این مال من است.
فقط برای اینکه روشن کنی کدامتان ارباب دیگری است!
و در پایان، اگر مرد باشی، آرزومندم زن خوبی داشته باشی

و اگر زنی، شوهر خوبی داشته باشی

که اگر فردا خسته باشید، یا پس فردا شادمان
باز هم از عشق حرف برانید تا از نو بیغازید.

اگر همه ی اینها که گفتم فراهم شد
دیگر چیزی ندارم برایت آرزو کنم.

اول از همه برایت آرزومندم که عاشق شوی،

و اگر هستی، کسی هم به تو عشق بورزد،

و اگر اینگونه نیست، تنهائیت کوتاه باشد،